**باسمه تعالی**

خارج اصول

۱۸/۱۰/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(حجیت ظواهر کتاب)**

بحث سر روایاتی بود که از آنها استفاده حجیت ظواهر کتاب می‌شود مرحوم آقای صدر این روایات را چهار دسته کرده بودند و در مورد هر دسته وجه استدلال را بیان فرموده بودند یکی از نکاتی که در این استدلالها خیلی نقش تعیین کننده‌ای دارد آن این است که روایاتی که مثلاً ما را به تمسک قرآن امر می‌کند نمی‌تواند اختصاص داشته باشد به روایتهایی که جنبه نصی دارد به دلیل اینکه اگر بخواهیم روایات را حمل کنیم به روایات نص، حمل مطلق بر فرد نادر، حمل عام بر فرد نادر می‌شود اینجا یک مطلبی آقای حائری دارند می‌گویند که نه حمل مطلق بر فرد نادر اصلاً اشکال ندارد در جایی که نسبت عام نسبت به بعضی از افراد اقوی باشد کأنّه. این طور حالا تعبیر بکنیم ایشان می‌گویند که مثلاً «أکرم العلماء» را اگر ما حمل کنیم بر اعلم اشکال ندارد چون نسبت علم به اعلم ... «أکرم العلماء» را به مجتهدین مثلاً حمل کنیم در حالی که قسمت کمی از علماء هستند این مانعی ندارد اینجا هم چون مخالفت نصیه، آن روایاتی که می‌گوید که شرط مخالف کتاب، در موردش روایات شرط مخالف کتاب می‌گوید روایاتی که شرط مخالف کتاب را ردّ می‌کند مخالفت نصیه، مخالفت اقوایی هست از مخالفت ظهوریه. بنابراین مانعی ندارد که «الا شرطا خالف کتاب الله» را حمل کنیم «الا شرطا خالف نص الکتاب» این مطلبی است که آقای حائری در حاشیه اینجا دارند. من تصور می‌کنم که دو مطلب اینجا باید از هم تفکیک بشود یک مطلب این است که ما یک ادوات عموم داریم یک مدخول ادوات عموم داریم یک بحث این است که آیا ما می‌توانیم ادوات عموم را غیر استعاب حمل کنیم؟ این طور است. مثلاً «کل عالمٍ» یک بحث سر کل‌اش است یک بحث سر عالم‌اش است. ما «أکرم کل عالمٍ» بگوییم و مرادمان جماعت کمی از علماء باشد این یک بحث است،‌یک بحث این است که ما از عالم اراده افراد خاصی را بکنیم از مدخول

کل. خب اینجا گاهی اوقات ما ممکن است از عالم یک افراد خاصی را اراده کنیم به دلیل ویژگی‌هایی که آن افراد دارند و نصب کنیم بگوییم اصلاً در مقابل آن شخصی که مجتهد هست افراد دیگر عالم حساب نمی‌شوند اینجا ممکن است آن فردی را که ما عالم را بر او حمل می‌کنیم مصداقهایش نسبت به فردهایی که آن ویژگی را ندارند خیلی نادر باشد این ذاتاً اشکالی ندارد بستگی دارد به اینکه این حسن داشته باشد حسن نداشته باشد. قبول طبع که ملاک صحت استعمال هست باشد یا نباشد؟ ممکن است بعضی جاها نباشد ممکن است بعضی جاها نباشد ولی اگر کل عالمٍ بگوییم و مراد ما از کل عالمٍ پنج نفر از علماء باشد این اشکال دارد حالا ما بیاییم در ما نحن فیه ببینیم که چه شکلی است شارع مقدّس گفته که شما کتاب الله را اخذ کنید یا مثلاً شرطی که مخالف کتاب الله هست آن را طرد کنید. فرض این است که شرایط اکثراً مخالف ظاهر کتاب است یا آیات قرآنی اکثراً ظهور دارد آیات نصی کم هست پنج درصد آیات مثلاً نص هستند نودوپنج درصد آیات ظاهر هستند بحث این است که اینکه خداوند می‌فرمایند که شما به کتاب و سنت اخذ کنید حالا اگر از این صریح‌تر هم گفته بود ادوات لفظی کل را هم به کار برده بود گفته بود شما به کل آیةٍ قرآنیة تمسک کنید اینجا شما بخواهید حمل بر فرد نادر نشود اگر حمل بر نص بکنید بگویید مشکل حمل بر فرد نادر پیش نمی‌آید تجوّز در کل را می‌گویید اشکال ندارد؟ قطعاً استعمال کل در پنج نفر اشکال دارد استعمالات آیات قرآن در پنج درصد آیات قرآن بگوییم کأنّه آیات دیگر آیات قرآن نیست قطعاً ناظر نیست مجرد اینکه یکی ظهوری است یکی نصی است آن را از آیه قرآن بودن نمی‌اندازد نمی‌شود سلب کرد عرفاً آیه قرآن بودن را نسبت به آنها. مثال علمایی که ایشان می‌زند آن مثال علماء را می‌شود بگوییم خب در مقابل آنها اینها که عالم نیستند. آن کأنّ درجه علمش به حدّی هست که این دوتا را که مقایسه می‌کنیم این نادان تلقی می‌شود او عالم هست آن اشکال ندارد سلب عرفی عالم بودن از غیر مجتهدین مانعی ندارد ولی آیا می‌شود از غیر آیات نصیه آیه قرآن بودن را سلب کرد؟ قطعاً این طور نیست و این مشکل حتماً

همین طور هست که آقای صدر مطرح می‌کنند و اشکال ایشان اشکال نادرستی هست نمی‌شود این اشکال را پذیرفت.

پرسش: ... پاسخ: آن مطلب هم درست نیست به اصطلاح تخصیص اصنافی اگر اکثر به نحو اصنافی خارج بشود اشکال ندارد آن درست نیست نه هیچ فرقی بین تخصیص اصنافی و تخصیص افرادی نیست چون به هر حال آن شخصی که مدلول کلام هست صنف، صنف نیست مصادیق عام افراد هستند حالا به یک عنوان واحد خارج کنید یا عناوین مختلف. یعنی عام به عدد افراد انحلال پیدا می‌کند بنابر قول صحیح که انحلال هست نه به عدد اصناف و خب اینکه بگوییم که یک عامی که می‌خواهد منحل بشود به صد نفر مجرد اینکه دوتا صنف دارد ما با یک عبارتی یک صنفی را خارج کنیم که اکثر افراد را خارج کند نه آن درست نیست.

پرسش: ... تخصیص اکثر افراد پیش نیاید ولی اصناف متعدده‌ای را می‌آید مرتب استثناء می‌کند پاسخ: آن هم اشکال ندارد نه آن هم اشکال ندارد ببینید اکثر جامعه ما افراد عادی باشند ولی یک سری صنفهای خاصی فرض کنید برای بعضی چیزها یک کسی که فقر آنچنانی داشته باشد یک کسی بیماری آنچنانی داشته باشد این از مالیت استثناء بشوند که مجموع اینها پنج درصد باشند افراد عادی نودوپنج درصد می‌شوند پنج‌درصدشان یک ویژگی‌های خاصی داشته باشند مثلاً بیست‌تا صنف باشد استثناءها، این هیچ اشکالی ندارد ولو بیست‌تا استثناء هم باشد خب این استثناء خاصی هستند مجموعاً کلاً پنج درصد افراد را شامل بشود.

پرسش: اکثر عناوین خارج بشود مخل نیست ... پاسخ: هیچ اشکالی ندارد اکثر عناوین خارج بشود ولی مجموعاً این اکثر عناوین پنج درصد باشد هیچ مانعی ندارد ما در واقع حمل کنیم بر متعارف به یک تعبیر دیگر. عام را حمل کنیم بر متعارف و غیر متعارفها در تحت عناوین متعدد باشند اینکه غیر متعارفهایی که از تحت عام خارج بکنیم به یک عنوان خارج بشوند یا به ده‌تا عنوان خارج بشوند یا به صدتا عنوان خارج بشوند خیلی مهم نیست چون همه اینها از باب این هست

که آن عام را ما داریم به متعارف حمل می‌کنیم هیچ مشکل خاصی به یک معنی ندارد.

پرسش: پس کلیت حرف آقای حائری درست است ولی تطبیقش را شما قبول ندارید درست است؟ پاسخ: این را باید به این نحو بیان کرد. بحث این هست که ما آن اشکالی که در باب تخصیص اکثر وجود دارد جایی هست که ما بخواهیم تجوّز در ادات عموم قرار بدهیم تجوّز در ادات عموم تخصیص اکثرش کاملاً اشکال ندارد تجوّز در مدخول عموم بستگی دارد بشود آن مدخول عموم را بر آن صنف خاص داد یا صنف خاص اختصاص نباید داد؟ این طور نیست که مجرد اینکه نسبت اینها متفاوت شد کافی باشد برای نسبت دادن مجرد اختلاف صنفی ... خب آیات قرآنی مثلاً آیاتی نص هستند اینها کأنّ ظهورش قوی‌تر هستند مجرد اینکه ظهور قوی‌تر هستند این کافی نیست برای اینکه بشود اینها را به کار برد. این است که حالا مخالفت نصیه با مخالفت ظاهر ولو مخالفت ... تازه این بحثها همه در «شرطا خالف کتاب الله» هست ایشان این را می‌خواهد تطبیق کند بر آن آیه دیگر یعنی روایت دیگر حدیث ثقلین هست در مورد «شرطا خالف کتاب الله» ممکن است شما بگویید که ما تجوّز در مخالفة الکتاب می‌کنیم نه کتاب، می‌گوید مخالفت ظاهر چون احتمال دارد مراد از ظاهر معنای ظاهریش باشد مخالفة الکتاب نیست مخالفت یکی از احتمالات کتاب است مخالفت واقع کتاب نیست بخلاف مخالفت نص. یعنی در واقع «شرطا خالف کتاب الله» «کل شرط خالف کتاب الله» یک موقع تجوّز در کل ممکن است انجام بدهیم یک موقع تجوّز در کتاب ممکن است انجام بدهیم یک موقع تجوّز در خالف کتاب الله، مجموع اینها. ما ممکن است بگوییم اشکالی ندارد ما «خالف کتاب الله» را حمل کنیم یعنی «خالف نص الکتاب» بنابراین مخالفت ظهوریه «خالف کتاب الله» در موردش صدق نکند من این را خیلی مستبعد نمی‌دانم این مطلب را. هر چند باز خلاف ظاهر است ولی این طور نیست که محال باشد که ما «خالف کتاب الله» را ... این در واقع در جایی که کتاب را به معنای مفاد کتاب بگیریم، مراد از کتاب بگیریم «خالف کتاب الله» چون ظهور دارد و ظهور معلوم نیست با مراد شارع

تطبیق بکند بنابراین معلوم نیست مخالفت کتاب صدق کند بنابراین «خالف کتاب الله» بر مخالفت نصیه ممکن است بگوییم که صدق نمی‌کند حالا آن را در آنجا هم بخواهیم بپذیریم این مطلب در حدیث ثقلین نمی‌آید این دوتا را نباید یک کاسه کرد آقای حائری این دوتا را یک کاسه کردند و تطبیقی که دارند می‌کنند تطبیق را در مخالفت نصیه می‌گویند مخالفت نصیه اشد هست از مخالفت ظهوریه من تقریب را این طور می‌خواهم بکنم نه اشدّ‌اخف بودن مجرد اشدّ و اخف بودند کافی نیست این طوری تعبیر بکنیم چون مراد از کتاب مرادات خداوند در کتاب هست و در ظهور معلوم نیست مخالفت با ظاهر، ‌مخالفت با کتاب باشد مانعی ندارد شارع بگوید که مراد از شرط مخالف کتاب، شرط مخالفت نصیه هست در واقع اگر شارع ظهور را کاشف قرار نداده باشد برای اثبات مراد، مخالفت با ظاهر کتاب مخالفت با کتاب نیست اگر مراد از کتاب دلالات کتابیه نباشد مدلول کتاب باشد این مخالفت، در صورتی مخالفت با ظاهر کتاب مخالفت با کتاب هست که ما یا مراد از کتاب دلالت بگیریم و مطلق دلالات، دلالات ظهوریه و دلالات نصیه را شامل بدانیم این طور یا اینکه مخالفت را مخالفت کتاب را، مدلول کتاب بگیریم ولی ظهور را هم حجت بدانیم برای اثبات مدلول. و شارع می‌تواند ظهور را حجت قرار ندهد وقتی حجت قرار نداد مخالفت با ظاهر کتاب، مخالفت با خود کتاب نیست. چون واقعاً معلوم نیست که این ظهور اینها می‌شود یعنی با این توجیهات البته یک مقداری تفاوت دارد با بیانی که آقای حائری بیان می‌کنند در آنجا «شرطا خالف کتاب الله» را حملش بر شرط مخالف نص کتاب با این توجیهات و تکلفات مانعی ندارد ولی عمده این است که این بیان در آن دلیل اول نمی‌آید البته به طور کلی این را قبلاً عرض کردیم که اگر ادله اخباریها تام باشد اگر بخواهیم به اطلاق مقامی تمسک کنیم هیچ یک از این دلیلها تام نیست هیچ یک از این ادله تام نیست به اطلاق مقامی،‌بحث را باید به اطلاق لفظی پیاده کرد. به اطلاق لفظی باشد باید مراد از کتاب دلالات کتابی باشد نه مراد از کتاب مدلول کتابی. یک مقداری این جوانب مختلف بحث اگر تنقیح بشود روشن می‌شود که این اشکال آقای حائری وارد نیست. ... این هم یک دسته بود.

یک دسته دیگر روایاتی که گفته که عرضه باید روایات را به قرآن عرضه بکنید در واقع قرآن محور تشخیص سنت هست بر خلاف آن مطلبی که اخباریها می‌گویند که سنت را ملاک تشخیص قرآن و دلالات قرآنیه قرار می‌دهید نه در این روایات برعکس است قرآن را ملاک سنت و اینها قرار داده البته آقای صدر این را دو بحث هست یک بحث این هست که آیا سنت اصل است؟ کتاب باید در سایه سنت فهمیده بشود این یک مرحله هست یک بحث دیگر این هست که حدیث را ما چکار بکنیم آن چیزی که در روایات گفته شده عرضه بشود سنت را نگفته عرضه بشود حدیث را گفته عرضه بشود فرق است بین سنت و حدیث سنت آن محکی حدیث است حدیث حاکی از سنت است آقای صدر می‌فرمایند از این روایات استفاده می‌شود که کتاب اصل است کأنّ سنت فرع است نه این استفاده می‌شود که در حدیثی که معلوم نیست که کاشف از سنت باشد یا کاشف از سنت نباشد حدیث غیر المعلوم الصدور، کتاب وسیله تشخیص حدیث صحیح از سقیم است، وسیله تشخیص حدیث سقیم از صحیح کتاب است. این ربطی به ادعای اخباریها ندارد اخباریها می‌گویند اصل سنت هست و کتاب را هم در سایه سنت باید فهمید ولی اگر در مورد حدیث شک دارید صادر شده یا صادر نشده؟ به کتاب مراجعه کنید که نتیجه بحث این می‌شود که شما حدیثی مشکوک الاعتبار هست به کتاب عرضه کنید کتاب را هم در سایه سنت قطعیه سنتی که اعتبارش یا قطعی الاعتبار است یا به هر حال در سایه او فهمیده بشود هیچ مشکل خاصی هم اینجا وجود ندارد بنابراین این روایات به نظر می‌رسد که با وجود اینکه آقای صدر به عنوان قوی‌ترین ادله بر ردّ اخباریها به این روایات تمسک می‌کند به نظر من اصلاً این دسته روایات دالّ نیست و این را باید کنار گذاشت.

پرسش: ... یکسری‌هایشان که مثلاً حضرت می‌فرمایند اگر مخالف بود و اینها لم نقله و امثال اینها کأنّ از آن برداشت می‌شود بحث حدیث است یکسری‌هایش می‌گوید مثلاً علمش را ردّ کنید به خود ما، می‌تواند خود حتی همان سنت هم باشد یعنی آنجایی که قطعاً می‌دانم این را حضرت فرموده خودم شنیدم ولی ممکن است این را تقیةً یا به هر دلیل دیگری فرموده باشد این را عرضه می‌کنم به کتاب. یا

به هر دلیل دیگری حضرت مجبور بوده این طور بفرماید عرضه می‌کنم به کتاب می‌بینیم سازگاری با کتاب ندارم علمش را ردّ می‌کنم به خود حضرات به خود سنت را ما داریم در واقع محک می‌زنیم به قرآن نه حدیث را پاسخ: سنت هم از باب دلالتش است دیگر. یعنی سنت از باب اینکه دیگر آنجا ... پرسش: بحث حاکی دیگر نبود ... پاسخ: نه آن هم حاکی است یعنی کلام معصوم حالی از اراده معصوم است یعنی در واقع به یک معنی این هم از یک جهت دیگر حاکی و محکی دارد یعنی این کلام را می‌گوید به ما ردّ کنید آن ظهور کلام معصوم حجت نیست در اثبات مراد معصوم به ما ردّ کنید یا ظهور اینکه کلام برای افاده مراد واقعی هست در اینکه واقعاً اراده واقعی شده آن حجت نیست آن هم به یک معنی بازگشت به همین می‌کند دیگر

پرسش: ... احادیث برای تشخیص ظهور است یا برای تشخیص جهت است ... پاسخ: حالا فرقی ندارد جهت صدور باشد جهت صدور باشد علی أی تقدیر می‌خواهد بگوید حدیثی که اعتبار ندارد تشخیص عدم اعتبارش حالا صدوراً أو جهة صدورٍ به جهت کتاب هست آن منافات با این ندارد که سنتی که از جهات مختلف حجیتش از جهت هم دلالتی صدوری، جهت صدوری معتبر است او محک تشخیص کتاب باشد این با همدیگر چیزی ندارد.

خب عمده چیزی که هست دسته چهارمی که هست که آنها خود ائمه معصومین (علیهم السلام) مثلاً تمسک کردند به آیات قرآنی به راویان تمسک را داده‌اند. آقای صدر بنابر تقریرات آقای حائری در واقع از این دسته فقط دلالت یک روایت را می‌پذیرد می‌فرمایند که آن روایت،‌روایت عبد الأعلی مولا آل سام هست بقیه روایتها می‌تواند از این باب باشد که امام (علیه السلام) خودش دارد تفسیر می‌کند نه اینکه می‌گوید شما حق تفسیر دارید. امام (علیه السلام) می‌گوید من که امام هست و می‌توانم قرآن را تفسیر کن از قرآن این طور من می‌فهم بنابراین شما هم به تبع من که از قرآن چنین چیزی را می‌فهم این طوری بفهمید نه اینکه شما حق دارید این معنی ... می‌گوید بخلاف حدیث عبد الأعلی مولا آل سام که آن را اشکال دیگری مطرح می‌کند ایشان که حالا بعد در موردش صحبت می‌کنیم. ولی

در تقریرات آقای هاشمی این ادله را پذیرفته به دو بیان: یک بیان این هست که اولاً این روایات، امام (علیه السلام) اینجا به عنوان امام و حجت، لحن این روایات این نیست که امام خودش را به عنوان امام و حجت تلقی کرده به عنوان کسی که مدعی هست برای حرف خودش نیاز به دلیل و استدلال دارد و بیّنه باید اقامه کند به آیات قرآن تمسک می‌کند آیه قرآن به عنوان شاهد کلام امام (علیه السلام) است ظاهر این روایات این طوری هست که به عنوان شاهد کلام است

پرسش: این را کی می‌گوید؟ پاسخ: آقای صدر در تقریرات آقای هاشمی.

این یک بیان است یک بیان دیگر هم همین بیانی بود که در بعضی موارد به افراد گفتند که شما خودتان مراجعه کنید که شاید اشاره به همین روایت عبد الأعلی مولا آل سام داشته باشد. به نظر می‌رسد که همین مطلب دوم آقای صدر درست‌تر باشد با یک توضیح دیگری می‌خواهم عرض کنم این را من قبلاً دیده بودم ولی دیشب نگاه می‌کردم یک وسیلة الوسائل هست شرح رسائل مال آقا سید محمد باقر طباطبائی آنجا به این تأکید کرده بود و اینها به نظرم جای دیگر هم این را دیده بودم من این مطلب برایم تازگی نداشت آن این است که خیلی جاها ائمه (علیهم السلام) در یک مطلب اشاره می‌کنند که مگر قرآن نخوانید؟ مگر قرآن را نشنیدید؟ أما سمعت؟ ألم تقرأ؟ أما قرأت؟ أما سمعت؟ امثال اینها خیلی زیاد است من حالا من بعضی از کلید واژه‌هایش را مراجعه کنید أما سمعت؟ أما قرأت؟ ألم تقرأ؟ ألم تسمع؟ ألم تقرأ،

پرسش: أما تعلم؟ هم هست؟ ... پاسخ: نه أما تعلم‌ها به این بحث مربوط نیست یعنی الزاماً أما تعلم این نیست که آیه قرآن ... أما سمعت؟ أما قرأت؟ را شما مراجعه کنید خواهید دید که تقریباً نصفش مربوط به همین نقل قول قرآن است بعضی‌هایش أما سمعت قول رسول الله؟ أما سمعت ...؟ یا أما قرأت؟ بخصوص بیشتر است أما قرأت؟ اکثریتش همین قرآن و اینها اشاره دارد و امثال اینها. خیلی زیاد است این در واقع یک نوع می‌گویند شما باید با مراجعه به قرآن این مطالب را می‌فهمیدید؟ چرا این مطالب را نفهمید؟!

حالا من یک دو سه‌تا را یادداشت کردم.

پرسش: ... پاسخ: بله دیگر. حالا مواردی که می‌گوید مگر قرآن نخواندی؟

حالا من مواردش را بعضی جاها هست عرض بکنم این نکاتی که در این روایات هست اختصاص به چیزهای فقهی هم ندارد هم چیزهای فقهی هست هم چیزهای تاریخی هست اختلافات مختلفی که هست می‌گوید قرآن در امور مختلف حکمیت دارد حالا من یادداشتی که کردم پنج شش‌تا را یادداشت کردم خیلی زیاد است شاید شما مجموعه‌اش را نگاه کنید دویست و سیصد تا موارد پیدا می‌کنید ولی حالا من بعضی‌هایش را همین طوری به صورت اینکه خوشم آمده یادداشت کردم خیلی خصوصیات خیلی زیادی اینها ندارد.

یک روایت در قرب الاسناد هست صفحه 380 حدیث 1367 می‌گوید «سأله الحسین بن أسباط – و أنا أسمع - عن الذبیح إسماعیل أو إسحاق؟ فقال : إسماعیل، أما سمعت قول الله تبارک وتعالی: (وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ)» ظهورش این هست که بشارت بعد از به دنیا آمدن اسماعیل تحقق پیدا کرده نص نیست. می‌گوید بعد از اینکه آن واو و اینها ظاهرش این است که می‌گوید بعد از اینکه اسماعیل به دنیا آمد ما (بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ) تازه بشارت به اسحاق را به او دادیم این آیه نص نیست این عبارت هست که لحن عبارت. واو که هیچ وقت خودش وضعاً که دالّ بر ترتیب نیست ولی صحبت سر این هست که اگر داستان که نقل می‌کند عقب و جلو نمی‌برد ظاهر کلام این هست که به ترتیب طبیعی نقل می‌کند این ظهوری هست که از سیاق ناشی شده نه از وضع کلام. یا «عبد الله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله (علیه السلام)، عن سید الادام فی الدنیا و الآخرة ؟ - فقال: اللحم، أما تسمع قول الله تبارک وتعالی: (وَ لَحْمِ طَیْرٍ مِمّا یَشْتَهُونَ)» که اولاً در آخرت، بهشت که می‌خواهند چیز بکنند لحم طیر برای‌شان می‌آورد خداوند به عنوان در مقام بیان اینکه خیلی به بهشتی‌ها لطف می‌کنیم می‌گوید لحم طیر برای‌شان می‌آوریم آن هم از آن طیرهایی که خوششان می‌آید. و آن هم کأنّ شاید «مِمّا یَشْتَهُونَ» اشاره به این هست که سابقه داشتند من فکر می‌کنم «مِمّا یَشْتَهُونَ» محل استشهاد هست که «سید الادام فی الدنیا» یعنی در دنیا به خاطر این آقایی که این گوشت به پرنده

داشته این «مِمّا یَشْتَهُونَ» این است که در آخرت به اینها لحم می‌خورانند. خب اینها بیش از ظهورات چیزی نیست استدلالش برای اثبات سید بودن اینها.

«قال أبو عبد اللّه علیه السّلام: إنّ اللّه عزّ و جلّ فوّض إلی المؤمن أموره کلّها و لم یفوّض إلیه أن یذلّ نفسه. ألم تسمع لقول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ» [المنافقون: 8]» عزت برای خداست و پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) و برای مؤمنین است می‌گوید عزت برای اینها‌ست کأنّ این جنبه اخباری هم دارد عزت برای آنها‌ست و نباید این عزت را هم از دست بدهند عزت مال اینها و حق ندارند این عزتی را که ملکشان است ضایع کنند این عزتی را که دارند باید این عزت را ... «فالمؤمن ینبغی أن یکون عزیزا» در بعضی از روایات هست که می‌گوید گدایی حرام است اشکال دارد به دلیل اینکه مؤمن باید عزیز باشد مؤمنی که بخواهد خار باشد خار بودن که گدایی که منشأ خار شدن مؤمن باشد حرام است حالا یک کسی باشد که به حدّ حرج برسد که برایش اکل میته هم جایز باشد از آن باب بخواهد گدایی کند آن در واقع از باب تزاحم ملاکات است والا ذاتاً گدایی حرام است. فتوی هم همین است در بحث زکات می‌گویند به گدا نمی‌شود زکات داد مگر شخصی باشد که آدم بداند از جهت حرج به گدایی ... و تعلیلشان را هم همین آوردند که گناه کبیره است و به چیز گناه کبیره نمی‌شود داد البته با این قید که این گناه کبیره ممکن است شخصی از آن طرف اگر برایش حرجی باشد آن حرج رافع این جهت باشد اگر نه می‌گویند بداند کسی که احتیاج ندارد گناه این چیز می‌کند ...

پرسش: ... پاسخ: آن یک بحث دیگر است که حالا چطوری می‌شود تشخیص داد که پرسش: نه بداند که نیازمند نیست پاسخ: آن هم ممکن است اشکال داشته باشد از باب اعانه بر اثم. اگر بدانیم نیاز ندارد

پرسش: ... پاسخ: به آن مصادیقش فرق دارد

پرسش: ... پاسخ: بله آنها چیزهایش متفاوت است خدا رحمت کند آقای حاج سید مهدی روحانی را ایشان لباس‌شان گاهی اوقات عباءشان وصله‌دار بود ایشان می‌گفت افراد می‌دانند که من پول زیاد دستم می‌رسد اگر بخواهم این چیزها ...

این لباس وصله‌دار پوشیدن برای من باعث چیز نیست باعث سبکی من نیست من را با این لباس وصله‌دار چیز نمی‌کنند اشکال ندارد لباس ما نشانه این نیست که مثلاً ما چیزی دست‌مان نمی‌آید و امثال اینها. گاهی اوقات به هر حال تفاوت دارد بین چیزها من دیدم جامعه‌ها با هم فرق دارد بعضی وقتها طرف یک مقداری وضعیت لباسهایش ناجور باشد با نگاه حقارت به آن نگاه می‌کنند بعضی‌ها آن طرفی است انتظار دارند که مثلاً آخوند فقط لباس پاره بپوشد یک کمی چیز بشود ... من گاهی اوقات دیدم مثلاً ... من ماشین‌ام پراید است بعضی وقتها افراد چیز دارند ... از این طور چیزها انگار نمی‌دانم گاهی اوقات

پرسش: ... پاسخ: زیاد می‌دانند گاهی اوقات این طوری است یعنی نگاه‌ها با همدیگر متفاوت است امثال اینها

پرسش: ... اصلاً دالّ بر استفاده از قرآن و این چیزها نیست فقط مثل اینکه تشویق به خواندن قرآن دارند پاسخ: أما سمعت؟ تشویق به خواندن قرآن است؟! یعنی بخواند اصلاً هیچ چیز این مطلبی که هست نفهمید؟! پس برای چی! أما سمعت؟ یعنی چی؟ أما بحث تخطئه است دارد مذمت می‌کند

پرسش: ... پاسخ: بله دیگر أما سمعت؟ معنایش این است أما مفهومش این است می‌گوید مگر نفهمید؟ مگر نشنیدید؟ چرا سؤال برای چی می‌کنید؟ توبیخ است اما توبخیه است توبیخ می‌کند مگر تو فهمیدی؟ برای چی این سؤال را می‌کنی؟ سؤال ندارد که! کأنّ این طور است یک روایت دیگری که هست

پرسش: ... پاسخ: بله می‌فهمد

«فالمؤمن ینبغی أن یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا. یعزّه اللّه بالإیمان و الإسلام»

یکی دیگر صحیحه ابی بصیر «قال کنا عند أبی عبد اللَّه (علیه السلام) و معنا بعض أصحاب الأموال فقلت: أصلحک اللّه» یک توضیحی دارد امام (علیه السلام) می‌فرمایند که شما مالی که غیر از زکات هست را پرداخت می‌کنید و اینها بعد می‌گوید «فقلت: أصلحک اللّه و ما علینا فی أموالنا غیر الزکاة فقال سبحان اللَّه أ ما تسمع اللَّه تعالی یقول فی کتابه وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» ادامه‌اش می‌گوید که حق معلوم یک به اصطلاح صدقه مقرری مشخصی هست که

روزانه، هفتگی، ماه‌هانه انسان برای خودش قرار می‌دهد کم باشد یا زیاد آن مهم نیست ولی باید دائمی باشد یعنی یک حق ثابتی باشد دوام داشته باشد امثال اینها. حالا اینکه بحث اینکه این حق واجب است یا مستحب است مرحله دیگری هست این روایت در این مقام بیان استحباب و وجوبش نیست یک روایت دیگر هست این روایت خیلی قشنگ است حالا وقت دارد تمام می‌شود بخوانم بد نیست به سند صحیح از منصور بن حازم نقل شده «قال: کنت عند أبی عبد اللّه علیه السّلام فأتاه رجل فسأله عن رجل تزوّج امرأة فماتت قبل أن یدخل بها. أیتزوّج بأمّها؟ فقال أبو عبد اللّه علیه السّلام قد فعله رجل منّا فلم نر به بأسا» حالا «رجل منّا» کی بوده اینها. این حضرت می‌فرمایند «فلم نر به بأسا» این طوری جواب داده «فقلت جعلت فداک: ما تفخر الشیعة إلا بقضاء علی (علیه السلام) فی هذه الشمخیة التی أفتاها ابن مسعود انه لا بأس بذلک ثم إن علیا (علیه السلام) سأله فقال له علی (علیه السلام): من أین أخذتها؟ فقال: من قول الله تعالی: (وَ رَبائِبُکُمُ اللاّتی فی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُمُ اللاّتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَکُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ)» می‌گوید که ابن مسعود فتوی داده بوده که ازدواج با امّ الزوجه غیر مدخوله اشکال ندارد قیاساً علی ربیبه. می‌گوید در ربیبه چون قید کرده دخول را از آن طرفش هم أمّ الزوجه هم همین حکم را دارد حضرت می‌گویند که بابا این دوتا حکمش فرق دارد ربیبه روایتش مقیده است أمّ الزوجه مطلقه است می‌گوید «إن هذه مستثناة» مستثناة یعنی مقیده «و هذه مرسلة و أمهات نسائکم» در «أمهات نسائکم» قید نزده، به اطلاقش می‌شود تمسک کرد آن قید زده طبیعتاً خارج کرده این تعبیری که از کلام حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) است می‌گوید این بحث یک بحث علمی هست کأنّ سنی‌ها به ابن مسعود خیلی به عنوان یک شخص برجسته‌ای که حبر هذه الامة، البته حبر هذه الامة منظور ابن عباس است ولی درباره ابن مسعود هم جزء فقهای برجسته می‌دانند و امثال اینها می‌گوید شیعه به این افتخار می‌کند که ابن مسعود برای مطالب مجبور بوده که مراجعه کند به حضرت علی (علیه السلام) و حضرت علی (علیه السلام) به او یاده داده که چطوری از قرآن می‌شود استفاده کرد ابن مسعود به مفسر بودن مشهور است آن هم مفسر معروف. می‌گوید

آن هم حضرت علی (علیه السلام) به او یاد داده که چطوری باید آیه قرآن را فهمید به همین اطلاق و تقیید و امثال اینها. مرسله بودن و مطلقه بودن آیه قرآن چیزی نیست که حضرت علی (علیه السلام) بیان کرده باشد او توجه نکرده یعنی یک نوع غفلتی هست که ابن مسعود داشته به خاطر فضای قیاس‌آمیز. چون فضای قیاس گاهی اوقات باعث می‌شود آن چیزی که ذاتاً ظهور دارد افراد توجه به این ظهورات نکنند.

«فقال أبوعبدالله (علیه السلام)» یعنی خلاصه حضرت به طرف می‌گویند که شیعه افتخارش این هست که، شمخیه را می‌گویند تکبرآمیز من به نظرم می‌رسد این را گفتند شمخیه به اعتبار اینکه مثلاً ابن مسعود تکبر کرده بر حضرت علی (علیه السلام) و اینها و امثال اینها. من فکر می‌کنم مراد از شمخیه یعنی قضیه‌ای که مایه افتخار شیعه است شمخیه یعنی مایه افتخار این مایه‌افتخاری که شیعه به آن افتخار می‌کند می‌گوید «فقال أبوعبدالله (علیه السلام) للرجل: أما تسمع ما یروی هذا عن علی (علیه السلام)» می‌گوید ببین از علی (علیه السلام) است «فلما قمت ندمت و قلت أی شئ صنعت یقول هو قد فعله رجل منا فلم نر به بأسا و أقول أنا قضی علی (علیه السلام) فیها» خلاصه به امام (علیه السلام) ردّ کرده امام (علیه السلام) این طوری فرمود من هم ... خلاصه جبهه‌گیری در مقابل امام (علیه السلام) کردند «فلقیته بعد ذلک فقلت: جعلت فداک إن مسألة الرجل إنما کان الذی قلت یقول کان زلة منی» یعنی «یقول علی (علیه السلام)» در مورد مسئله اینکه من گفتم حضرت علی (علیه السلام) فلان مطلبی را گفت این را اشتباه کردم «فما تقول فیها؟» حضرت فرمود «یا شیخ تخبرنی إن علیا (علیه السلام) قضی فیها و تسألنی ما تقول فیها» شیخ خودت داری خبر می‌دهی که حضرت علی (علیه السلام) این حکم را این طوری گفته باز از من سؤال می‌کنی؟ اصل اینکه حضرت فرموده به خاطر تقیه نخواسته جواب صریح بدهد گفت که یک کسی از ما یک چنین کاری کرد ما بأسی ندیدیم به خاطر تقیه نمی‌توانستیم مخالفت کنیم حالا «رجل منّا» کی بوده احتمالاً بعضی از این خلفای بنی العباس بوده که منّا به معنای عامی که یا بعضی از مرتبطینی بوده که حضرت نسبت به او تقیه داشتند و

امثال اینها. اتفاقاً حضرت خیلی خوشحال شدند که این آمده دخالت کرده وسط و شاید هم چه بسا بعضی از اینها تصرف ولایی باشد که انجام دادند که آن طرف به واقعیت برسد خود حضرت هم گیر نکند در آن محذور چیز واقع نشود حضرت می‌فرمایند خودت که داری چیز می‌کنی. باز هم حضرت نمی‌خواهد جواب صریحی را بدهد که از قول حضرت نقل بشود می‌گوید همان مطلبی را که تو از قول حضرت امیر (علیه السلام) نقل می‌شود آن کفایت می‌کند.

حالا این «یا شیخ» که اینجا هست این منصور بن حازم به حالا به تناسب وقت گذشته عیب ندارد این یک کلام را بگویم به تناسب این ایام بد نیست. منصور بن حازم شخصی بوده که سنّ‌اش بزرگ هم بوده یک روایتی هست در مورد منصور بن حازم مراجعه کنید حضرت به او می‌گوید که ... به اصطلاح می‌رود سؤال می‌کند که من چنین شخصی هست همسرم را می‌بوسم در حال صوم. حضرت می‌فرمایند که پیرمردهایی مثل من و شما اشکال ندارد بعد اما جوان شبق باشد آن اشکال دارد «مخافة أن یسبقه المنی» و امثال اینها یک ذیلی این روایت دارد در اصول ستة عشر است یا کافی است نمی‌‌دانم در کدام یک از اینهاست حضرت به منصور بن حازم می‌گویند که از تو کاری هم می‌آید؟ او می‌گوید نه دیگر از ما گذشته حضرت می‌گوید نه از ما آن کار می‌آید خیلی جالب است رابطه صمیمت حاکم بین امام (علیه السلام) و اما شیخ مثلی و مثلک این تعبیرش است فشیخان یک نقلش است در اصول ستة عشر وارد شده و در کافی هست حالا نمی‌دانم در کدامش این ذیل را دارد کلمه فشیخان را بزنید ... «ما تقول فی الصائم یقبل الجاریة والمرأة؟ فقال: أما الشیخ الکبیر مثلی ومثلک فلا بأس وأما الشاب الشبق فلا لانه لا یؤمن والقبلة إحدی الشهوتین(2) قلت: فما تری فی مثلی تکون له الجاریة فیلاعبها؟ فقال لی: إنک لشبق یا أبا حازم کیف طعمک(3)؟ قلت: إن شبعت أضرنی وإن جعت أضعفنی قال: کذلک أنا فکیف أنت والنساء؟ قلت: ولا شئ قال: ولکنی یا أبا حازم ما أشاء شیئا أن یکون ذلک منی إلا فعلت» خلاصه حالا دیگر من اختیار دست خودم است ... اصلاً رابطه امام و چیز صحبت اینکه حالا غذایت چطوری است؟ چیز دیگرت چطوری است؟ و امثال اینها من فکر می‌کنم بعضی وقتها این

صمیمیت‌ها که امام (علیه السلام) القاء می‌کردند باعث می‌شده که راویان یک سؤالاتی بکنند صفوان سؤال می‌کند از امام (علیه السلام) در مورد اینکه وطی در دبر جایز هست یا جایز نیست؟ امام (علیه السلام) می‌فرمایند جایز است می‌گوید «أنت تفعل؟» حضرت می‌فرمایند نه ما این کار را نمی‌کنیم. یک آقای از قول آقای صانعی نقل می‌کرد می‌گفت در درس به اینجا رسید ایشان حرام می‌داند می‌گفت به اینجا که رسید خب روایت از جهت سندی معتبر است و اینها گفت راوی بی‌ادب بعد این روایت را ردّ و اینها راوی بی‌ادب. نه اینها یک فضاهایی هست که ائمه معصومین (علیهم السلام) ایجاد کردند که افراد بتوانند راحت حرفهایشان را بزنند این درست است در یک عرفی که ما داریم یک نوع بی‌ادبی تلقی می‌شود ولی ائمه معصومین (علیهم السلام) سعی کردند که آن ... البته این را هم بگویم در عرف آن زمان عرب اصلاً بی‌ادبی نبوده ائمه (علیهم السلام) سعی می‌کردند که آن هیبت امامت و مقام امامت به گونه‌ای نباشد که مانع بشود که راویان را از سؤال کردنِ این طور امور را این چیزی که معروف است می‌گویند لا حیاءَ فی الدین البته این روایت نداریم ولی آن ذهنیتی هست که در روایات ما القاء شده که به هر حال فضا را یک فضای صمیمیتی حاکم بشود که در این فضای صمیمیت بشود سؤالات بشود واقعاً شما این را در نظر بگیرید آقای چیز می‌گفت که بعضی دیدید درسهای عمومی یک سری بحثهای این طوری که وارد می‌شود دیگر اصلاً استاد درس از دستش گرفته می‌شود. آقا سید علی می‌گفت درس آقای استادی بودیم ایشان داشت موجبات وضو را می‌گفت، گفت یکی از آنها می‌گفت ریح است یکی در مسجد امام رضا (علیه السلام) بود چهارصد، پانصد نفر جمعیت نشسته بودند یکی از ته صدا زد آقا ریح یعنی چی. ایشان گفت جانم باد. یا مثلاً می‌گفت آقای استادی بحث وقاع و جماع و امثال اینها که پیش می‌آمد تعبیر می‌کرد عروسی کنند گفت چون اگر می‌خواست یک کمی بی‌پرده صحبت کند کلاس از دستش در می‌رفت نمی‌توانست اداره کند. خب اینها یک محذوراتی هست که برای اداره کردن درس و اینهاست ولی خب اگر قرار

باشد این فضا در همه جا حاکم باشد نمی‌شود اصلاً بسیاری از معارفی که به هر حال وجود دارد بخواهد منتقل بشود.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»